بسم الله الرحمن الرحیم

# ششمین مورد از موارد مستثنا: عزاداری

ششمین مورد از مواردی که به‌عنوان استثنا در بعضی از کلمات، برای حرمت غنا ذکر شده است، غنای در مراثی و عزاداری‌ها و امثالهم است. این استثنا برخلاف بعضی از استثنائات قبلی، دلیلی و روایتی به‌طور خاص برای آن وارد نشده است منتهی، بر اساس تشبث به نوعی استدلال از باب قواعد عمومی، خواسته‌اند نوعی استثناء قائل شوند.

# مقدمه‌ بحث

 از باب مقدمه عرض کنم که اصل نوح و نیاحه؛ یعنی عزاداری و نوحه‌سرائی در مصیبت، خودش یک موضوعی است که محل بحث است و این سؤال مطرح هست که آیا نیاحه و بکاء و نوحه‌سرائی و امثالهم، در مصیبت‌ها جایز است یا جایز نیست؟ این مسئله محل اختلاف بین شیعه و سنی است؛ خصوصاً که بعضی از اهل سنت و عامه، نیاحه را جایز نمی‌دانند و این نوع عزاداری را محل اشکال قرار می‌دهند و البته ما خاصه آن را جایز می‌دانیم؛ بلکه در مصیبت ائمه و مسائل مذهبی، آن را راجح هم می‌دانیم. پس هم اصل بکا و گریه و زاری محل بحث است و هم نوحه‌سرائی محل بحث است و در هر دو، چنین اختلافی وجود دارد. البته در عامه هم این‌طور نیست که یک قول وجود داشته باشد و همه بگویند که حرام است؛ بلکه در آنجا، قول به حرمت و کراهت وجود دارد. البته ممکن است جواز هم در بین آن‌ها هم باشد؛ ولی غالباً یا معتقد به کراهت هستند یا حرمت می‌گویند و نسبت به هر دو قائل به مرجوحیت هستند. برخلاف خاصه که غالباً قائل به این هستند که به‌طور عام، مواردی مرجوح است و در مواردی هم جایز است و در مثل عزاداری امام حسین (ع) و امثالهم راجح است. این بحثی است که در جای خود باید درباره‌اش بیشتر صحبت کنیم. ان‌شاءالله به بحث نیاحه و این‌ها که برسیم، این را بحث خواهیم کرد.

## سیاق روایات وارده‌ در باب نیاحه و عزاداری‌های اهل‌بیت (ع)

 البته در خود خاصه هم در باب نیاحه، دو، سه طایفه روایت وجود دارد؛ ولی نهایتاً آنچه از فقها در بحث نیاحه و نوحه‌ علی المصیبه و همین‌طور بکاء وارد شده است، جمعش همان جواز است و حرمت یا حتی کراهتی هم وجود ندارد آن‌وقت، این قاعده‌ عمومی‌اش هست که ان‌شاءالله روایات و جمع‌بندی مبحثش را در موضع خودش بحث خواهیم کرد. در مثل مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین و ائمه هدی (ع) و اولیای الهی، ادله‌ خاصه‌ای داریم بر این‌که راجح هم هست و این دیدگاهی است که خاصه دارد و مفروض ما هم در این بحث، همین است. نوحه‌خوانی و مقتل‌خوانی و این‌ها، جزء نیاحه به شمار می‌آید و عموم و خصوص من وجه است. چون هم خود بکا محل بحث است و هم نوح و نیاحه محل بحث است. البته با وجود این‌که در فقه خاصه و امامیه هم روایات متفاوتی وجود دارد؛ ولی جمع آن‌ها و نتیجه نهایی که غالب فقهای ما به آن رسیده‌اند، این است که جایز است و در مثل مصیبت ائمه هدی و سالار شهدا (ع) راجح است. پس اصل جواز نیاحه و بکا و این‌که اگر این بکا در عزای سالار شهدا و ائمه هدی قرار بگیرد، راجح می‌شود را ما مفروض می‌گیریم و بحثش در نوحه و نیاحه و می‌آید.

# بررسی استثنای ششم از ادله‌ حرمت غنا

اما آن استثنای ششمی که در بحث غنا بعضی قائل شده‌اند، این است که در مراثی ائمه و مصیبت ائمه هدی (ع) غنا جایز است. البته دلیل خاصی به این معنا نداریم؛ چون ادله و روایات متعددی که در نیاحه و نوحه وارد شده است، کار به غنا و امثالهم نداشته و ناظر به این بحث نیست. آنچه را که می‌شود در اینجا گفت و عده‌ای دیگر نیز گفته‌اند، آن است که استثنای ششم، نیاحه و مراثی‌ای است که در مصیبت‌های ائمه هدی (ع) خوانده می‌شود و گفته شده است که در این‌ها غنا جایز است.

## بررسی ادله‌ استثنای ششم

### الف: دلیل اول

 ادله‌ای که برشمرده‌اند عبارت است از:

اول: روایاتی است که عزاداری، بکا و نیاحه‌ بر اباعبدالله الحسین و دیگر ائمه (ع) را جایز و بلکه راجح دانسته و به آن، ترغیب می‌کند که البته متعدد هستند. وقتی می‌گوید این جایز است، پس شامل غنا هم می‌شود؛ مانند صداهایی که نوعی طرب حزن‌آمیز دارد و قبلاً گفتیم که طرب، گاهی شادی است و گاهی حالت حزن دارد و این‌ها هم مشمول این ادله و مطلقات است. این دلیل اول است که تمسک به مطلقات وارد شده در استحباب و رجحان عزاداری و نوحه‌سرائی برای سالار شهدا و ائمه هدی است.

### اشکال به دلیل اول

#### الف: تقریر اول از اشکال

 این مطلب در این حد، جواب فوری جواب دارد. برای این‌که فوقش این است که این‌ها، مطلقاتی است که نمی‌شود بگوییم، مقید به غنا می‌شود. برای این‌که بینشان عموم و خصوص من وجه است و مطلق و مقید نیستند. همان بحثی که در قرائت قرآن می‌گفتیم که ادله‌ قرائت قرآن با حرمت استحباب حسن صوت در قرائت قرآن، با ادله‌ حرمت غنا، عموم و خصوص مطلق نیست که بگوییم این آن را تقیید می‌زند؛ بلکه من وجه است. همان بیانی که قبلاً عرض کردیم، عیناً در اینجا نیز می‌شود، همان را جواب داد. می‌گوییم، در اینجا هم ادله‌ای که می‌گوید، عزاداری و نوحه‌سرائی مستحب است، در عزای سالار شهدا و ائمه هدی، این نسبتش با غنا و ادله‌ غنا، من وجه است. برای این‌که ما غنائی در غیر نوحه‌سرائی داریم که غنای مسرت‌آور و طرب‌انگیز و در غیر عزاداری است و از این طرف هم عزاداری‌ها و نوحه‌سرائی‌هایی داریم که با آوازهای متعارف خوب است؛ ولی نه در حد اطراب و امثال این‌ها. این دو، ماده‌ افتراق است و ماده‌ اجتماعی هم این دو دلیل دارند که نوحه‌سرائی غنائی باشد و غنائی بودنش هم یک‌وقت هست که نوع صوت، اصلاً شادی‌آور هست؛ چون گاهی آنچه مداح می‌خواند، ممکن است حالت شادی بدهد؛ ولو این‌که مفاد، مفاد عزاداری است یا این‌که شادی هم نیست و حزن است؛ ولی حزنی است که طرب ایجاد می‌کند یا حالت لهوی و اطراب دارد که این، ماده‌ اجتماع می‌شود. پس این‌طور نیست که این دو مطلق و مقید باشند؛ تا بگوییم که ادله‌ رجحان عزاداری و نوحه‌سرائی، مقید ادله‌ غنا می‌شود؛ بلکه این‌ها، من وجه است؛ بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم که این مقید آن هست و این را قبلاً در بحث قرائت بحث کرده‌ایم. این تقریر اول بود.

#### **ب: تقریر دوم از اشکال**

 اما ممکن است کسی این را به تقریر دومی بیان کند و بگوید که بین این دو، مثل قرائت قرآن عموم من وجه است و در ماده‌ اجتماع تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند و آن‌وقت، رجوع به اصل می‌کنیم که برائت است و آن‌وقت، نتیجه‌ تقریر دوم این است که غنای در نوحه‌سرائی جایز می‌باشد.

#### تفاوت بین تقریر اول و دوم

 نتیجه تقریر اول این بود که غنای در نوحه‌سرائی هم مثل سایر نوحه‌سرائی‌های ائمه راجح و مستحب است؛ چون می‌گفت، این دلیل مقدم بر آن است و آن را قید می‌زند؛ اما تقریر دوم می‌گوید، این مطلق و مقید نبود و من وجه بود منتهی، من وجه که هست، تعارض می‌کند و تساقط می‌کند یا اصل عمومی داریم که مثلاً صوت مانعی ندارد و صوت حسن مطلقاً راجح است یا اگر عامی نداشته باشیم، ادله‌ اصول عملیه که برائت باشد، می‌گوید جایز است. این تقریر اول می‌گوید که غنای در نوحه‌سرائی و مراثی راجح است که قطعاً جواب واضحی داشت و این‌ها مطلق و مقید نیست که قید بزنیم و بگوییم که این‌ها راجح است. تقریر دوم از این دلیل این است که تعارض می‌کند و تساقط می‌کند و اصل عملی می‌گوید که جایز است. نتیجه‌ تقریر دوم، جواز و اباحه است؛ برخلاف تقریر اول که نتیجه‌اش استحباب است. این هم تقریر دوم است که این هم ألجواب، ألجواب و همان جوابی را که در قرائت قرآن دادیم، در اینجا هم می‌آوریم. گفتیم آنچه مسلم است، این است که مرحوم شیخ و بعضی بزرگان هم تقریباً همه بر نتیجه اتفاق دارند که در این نوع مستحبات نمی‌شود که نسبت‌سنجی کنیم با ادله‌ محرمات و در ماده‌ اجتماع بگوییم که تعارض و تساقط و بعد هم بگوییم اباحه؛ به جهت این‌که گفتیم، اگر کسی بخواهد این قاعده را در این نوع موارد اجرا کند، یَلزِمُ منه فقهٌ جدید و یلزم منه تحلیل بسیاری از محرمات. مثالی که زدیم در خود مکاسب است که می‌گوید، خوشحال کردن دیگری خوب است و این خوشحال کردن را با زنا و لواط کردن محقق کند، حال چرا؟ برای این‌که می‌گوید که ادله حرمت با دلیل استحباب من وجه هستند و من وجه که شد، تعارض می‌کند و تساقط می‌کند و جایز است. این لازمه‌اش این است که در همه‌ مستحبات بگوییم، در صورت ماده‌ اجتماع با یک حرام، اگر راجح هم نگوییم، بگوییم که جایز است و بالعکس، ادله‌ کراهت با وجوب هم این‌طور است. این را گفتیم که جایز نیست و همه می‌گویند که اباحه‌ ادله‌ استحباب و کراهت، نمی‌تواند تعارض کند با آن ادله و آن ادله، مقدم است منتهی، وجه فنی‌اش را در قالب یکی، دو نکته عرض کردیم و ان‌شاءالله اگر مجالی بود، باز هم می‌گوییم. ما می‌گوییم که اگر دلیل مستحب و حرام، من وجه شد، در اینجا من وجه نمی‌تواند در ماده‌ تعارض، تساقط کنند؛ بلکه در اینجا، محرم مقدم است؛ اما اگر مطلق مقید شد آنجا، مقید چه بگوید جایز است و چه بگوید مستحب است و چه بگوید واجب است، این می‌آید به عام قید می‌زند. در اینجا بالإتفاق می‌گویند می‌شود و در آنجا، بالإتفاق می‌گویند که نمی‌شود. این، دو دلیل است و یا درواقع، دو تقریر از یک دلیل است. تقریر اول، تقیید مطلقات به ادله‌ رجحان مراثی است و دلیل دوم هم این است که من وجه است و در اینجا، تساقط می‌کند و رجوع به اصل عملی می‌کنیم و هیچ‌کدام از این‌ها، تام نیست؛ بنابراین، با ادله‌ ترغیب به عزاداری و نوحه‌سرائی در مصیبت اباعبدالله الحسین سلام‌الله‌علیه، نمی‌شود بگوییم که غنای در آنجا هم جایز است. این یک دلیل با دو تقریر است.

### ب: دلیل دوم (سیره‌ متشرعه)

 دلیل دیگری که بعضی بزرگان در کلماتشان آورده‌اند آن است که سیره‌ متشرعه بر این امر جاری است که در عزاداری‌ها، نوحه‌سرائی و آوازه‌خوانی می‌کنند.

### اشکال به دلیل دوم

#### اولاً

 این دلیل دوم است که البته جواب و وضعش واضح است؛ برای این‌که آنچه مسلم است، سیره‌ای به درد ما می‌خورد که در مرئی و منظر امام باشد و ایشان از آن منع نکنند و الّا سیره‌هایی که بعد پیدا می‌شود، ارزشی ندارد. سیره‌ای قابل تبعیت است که در مرئی و منظر معصوم باشد و ایشان از آن منع و ردع نکرده باشند و از کجا معلوم است که چنین سیره‌ای در زمان معصوم وجود داشته است. محل بحث است که زمان معصوم، در مراثی و عزاداری‌ها، حالت غنائی به اصواتشان داده باشند و ایشان منع نکرده باشند. این یک جهت است.

#### ثانیاً

اما نکته و جهت دوم آن است که حتی اصل این سیره مشکوک است و از مشخص نبودن آن در أزمنه‌ متأخر که بگذریم، در این‌که آیا اصلاً در زمان امام، چنین امری وجود داشته است، شک داریم و به این جهت نمی‌شود بگوییم که یک فعلی در مرئی و منظر بوده است و امام آن را ردع نکرده‌اند، پس این فعل مورد تأیید ایشان است. ما چنین امر اثبات‌شده‌ای نداریم؛ بنابراین، سیره‌ در مرئی و منظر امام، مبنی بر خواندن غنائی در مرثیه اباعبدالله الحسین، چنین چیزی ثابت نشده است.

### انواع غنای در مراثی و احکام آن

 البته نکته‌ای در اینجا وجود دارد که این غنایی که در مراثی می‌آید، دو قسم است. قسم اول، صوت‌هایی است که طرب را ایجاد می‌کند و شادی‌آفرین است. قسم دوم، آن است که همان طربش، شدت حزن می‌آورد؛ ولی به‌هرحال، حالت غیرعادی ایجاد می‌کند و نوعی از قبیل مجالس لهو به‌ حساب می‌آید. در مجالس لهو همیشه این‌طور نیست که شادی باشد؛ بلکه گاهی با غم یک طربی ایجاد می‌کنند. پس این دو قسم می‌شود که قسم دوم، محل بحث است که آیا مشمول ادله‌ غنا هست یا نیست. این مطلب را ان‌شاءالله در تنبیهات بعدی بحث می‌کنیم؛ اما آنچه مسلم است، این است که اصواتی که طرب شادی ایجاد کند و خفّتی که ناشی از سرور است را ایجاد کند، با این جایز نمی‌شود. چون ادله‌‌ مطلقات حرمت، مقدم بر این مستحبات است. بلی! آنچه حزن‌آور است، می‌تواند محل بحث باشد؛ از این حیث که نمی‌دانیم که آیا غنا، شامل آن می‌شود یا خیر و این مطلب باید در تنبیهات بعدی تکلیفش معلوم شود.

### بررسی مختصر ادله‌ غنا در موالید و عزاداری

 در موالید ائمه، ما به‌طور خاص دلیلی نداریم؛ بلکه آنچه داریم این است که «**يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا**»[[1]](#footnote-1)، تنها چنین چیزی در موردش آمده است؛ ولی برخلاف آن، در عزاداری‌ها که شهادت امام حسین (ع) دلیل خاص بر عزاداری، گریه و نوحه‌سرایی و شعر‌خوانی داریم. در بحث موالید ظاهراً دلیل خاص نداریم الا مطلقاتی که هست. درصورتی‌که اصوات طرب‌انگیز حزن‌آور باشد، گفتیم که ادله‌ غنا آن را نمی‌گیرد و آن‌وقت، این‌ها مانعی ندارد و شمول دارد و اطلاقات این‌ها را می‌گیرد و در آن طرف هم حرمتی نیست که بگوییم تعارض می‌کند و آن مقدم است؛ بنابراین، این حد از بحث، منوط به بحثی است که بعد خواهیم کرد. پس غنای سرور‌آور که حالت طرب مسرت‌آمیز دارد، این بحثش همین است که تابه‌حال انجام دادیم. اگر به غنای حزن‌آور باشد، در اینجا ممکن است کسی بگوید که ادله‌ غنا و حرمت غنا این را نمی‌گیرد، اگر ادله‌ حرمت غنا این را نگیرد، این اطلاقات برای این‌که بگوییم جایز است، کافی است؛ یعنی اطلاقاتی که می‌گوید، گریه کند و بگریاند و شعر بخواند و نوحه‌سرائی و اظهار حزن در عزای سالار شهدا سلام‌الله کند، این ادله اطلاق دارد و این ایجاد حزن، چه از طریق مقتل‌خوانی متعارف باشد یا خواندن شعر به‌طور عادی باشد یا این‌که او را با یک آهنگی همراه کند که حزن‌آور است در حدی است که طرف را ازخودبی‌خود می‌کند، اگر گفتیم که ادله‌ غنا این را نمی‌گیرد تا این حدش، مطلب درست است.

### نظریه‌ مقدس اردبیلی در استثنای غنا در مراثی و نظر آیت‌الله اعرافی

من احتمال می‌دهم، این‌که مقدس اردبیلی غنای در مراثی و این‌ها را استثناء کرده است درواقع، می‌خواهد بگوید که این استثنا، به نحو تخصص است و نه این‌که در اینجا، تخصیصی وارد شده است. اگر هم ایشان نگوید، ممکن است کس دیگری بگوید که مقصود من از غنای موجود در مراثی و این‌ها، غنای حزن‌آور است و این غنا، مشمول ادله‌ حرمت غنا نیست، پس تخصصاً این از آن مسئله خارج است منتهی، نیاحه بر غیر ائمه و معصومین، حداقل کراهت دارد و این را ایشان کاری ندارد؛ اما در نیاحه و نوحه‌سرائی و مرثیه بر ائمه، رجحان و استحباب وجود دارد و مطلقاتش، هم شکل خواندن متعارف می‌تواند باشد یا خواندنی که آهنگ قوی‌تری داشته باشد یا آهنگ‌های تندی که طرف را در مقام حزن و غم و اندوه، بی‌خود می‌کند. می‌خواهد بگوید که دلیل مطلق است و همه‌ این‌ها را می‌گیرد و مقابلش هم اطلاقات حرمت غنا نیست که بگوییم حرمت بر مستحب مقدم است؛ برای این‌که آن‌ها، مخصوص جایی است که شادی‌آور باشد. اگر این را بگوید آن‌وقت، یک وجهی دارد منتهی، وجهش این نیست که این را از استثنائات غنای محرم بدانیم تخصیصاً یا تقییداً؛ بلکه تخصصاً می‌خواهد بگوید که از آن خارج است. توجه دادن به این است که این نوع مسئله از حرمت غنایی که ما می‌گوییم خارج است و درواقع، حرمت غنا از باب ضیق، از اول محدود به شادی است و غم و اندوه را نمی‌گیرد و نیاز به دلیل هم نداریم؛ برای این‌که آن مورد، اینجا را نمی‌گیرد و در اینجا هم مطلقاتی داریم که می‌گوید، مرثیه‌سرائی و نوحه‌سرائی، بکا، گریاندن و همه‌ این‌ها مستحب است. پس اصلاً نسبتی ندارد که نسبتی برقرار شود؛ به خاطر این‌که هرکدام چیزی مجزای از یکدیگر را بیان می‌کنند و استثنا بودنش از باب تسامح است و الا این تخصصاً مشمول ادله نیست. حال اگر کسی این نظر را بدهد، پس وجه دو دلیلی که قبل می‌گفتیم؛ یعنی دلیل اول که دو تقریر داشت و دوم که سیره بود، این مبتنی بر این بود که ادله‌ حرمت غنا، اینجا را هم می‌گیرد منتهی، یک چیزی اینجا تقییدش زده یا تعارض کرده و تساقط کرده است و می‌گوید که جایز است؛ اما این بیان اخیری که عرض کردیم، مبتنی بر تخصص است؛ یعنی مبتنی بر این است که بگوییم، حرمت غنا این بحث را اصلاً نمی‌گیرد و از آن طرف هم مطلقاتی داریم که می‌گوید جایز یا راجح است و آن هم اطلاق دارد، سواءٌ این‌که حالت غنا داشته باشد و با آهنگ خفت‌آور و از خود بی‌خود کننده باشد، یا خیر. اگر این را بگوییم جایز است منتهی، جوازش از باب تخصص است. البته این‌که این مطلب درست است یا خیر، قبلاً اشاره‌ای داشتیم و در تنبیهات بعد هم بحث خواهیم نمود. در اینجا وجهی برای ورود و حکومت نیست و این وجه و بیان آخر، تخصص است. این هم بیان استثنای ششم بود که اینجا عنوان شده است.

# جمع‌بندی استثنائات بحث حرمت غنا

 این استثنائات شش‌گانه‌ای بود که ملاحظه کردیم و تمام شد. یکی، دو مورد از آن‌ها را ما قبول داشتیم و بقیه‌اش قابل‌قبول نبود. باب تزییلات و تنبیهات ذیل موضوع غنا یک بحث بود و استثنائات، موضوع و بحث دوم بود که شش مورد بود.

## سؤال:

آیا غنا، صرفاً وصف کیفیت صوت است یا محتوا نیز در آن مدخلیت دارد؟

اما بحث و تنبیه سوم، نکته‌ای است که قبلاً هم در لغت‌شناسی گفته‌ایم و اکنون هم در نظر داریم، با رویکرد جامع‌تری به آن می‌پردازیم. مسئله این است که آیا غنا، وصف کیفیت است و محتوا در او هیچ دخالتی ندارد یا این‌که محتوا هم در آن دخالت دارد؟ این سؤال مهمی است که در باب غنا مطرح است که آیا غنا، فقط وصف صوت و کیفیت است؟ یعنی همان ریتم، آهنگ و طنین دارای درجات است که به‌صورت آهنگ و ریتم، از دهان و حنجره‌ کسی خارج می‌شود و در شنونده تأثیری می‌گذارد که حالش دگرگون می‌شود؟(می‌گوییم حنجره، به خاطر این‌که فعلاً قصد ورود به بحث آلات غنا را نداریم). یا این‌که خیر! غنا چیزی فراتر از لفظ و ریتم است و محتوای کلام و شعر یا لفظی را نیز در برمی‌گیرد؟ به‌عبارت‌دیگر، غنا وصف کیفیت صوت است یا شامل محتواهای باطلی از قبیل چیزهایی که در اغنی یا ترانه‌های باطل است، نیز می‌شود؟ و بالأخره این‌که آیا محتوا در مسئله‌ غنا دخیل است یا خیر؟ قبلاً نیز در لغت‌شناسی گفتیم که در اینجا، چند احتمال ممکن است.

### بررسی احتمالات وارده‌ در بحث

#### الف: بررسی احتمال اول

 احتمال اول این است که کسی بگوید محتوا هم دخالت دارد؛ برای این‌که غنا را یک امر لهوی می‌داند که محتوا هم در او دخالت دارد. این یک احتمال است که عده‌ای نیز به آن معتقد شده‌اند.

#### ب: بررسی احتمال دوم

 احتمال دوم آن است که ما مقید به آن چیزی باشیم که در لغت بیان شده است و در لغت، وصف مطرب و لهوی، روی صوتی که مرجّع و لهوی و مطرب است، آورده شده است و همه‌ این‌ها قید برای صوت است و در صوت همان‌طور که عرض کردیم، لفظ و معنا قید نشده ممکن است. ممکن است که این صوت، همراه با محتوا باشد و ممکن هم هست که بدون محتوا باشد. حامل محتوا هم که باشد، ممکن است طرف محتوا را بفهمد و ممکن هم است که نفهمد؛ حال یا به خاطر این‌که زبانش فرق دارد و یا به خاطر این‌که استماع از مسافت بعیدی است یا این‌که اصلاً طرف توجهی به محتوا ندارد.

#### نظر آیت‌الله اعرافی پیرامون مسئله

 ظاهر مسئله این است که احتمال اول درست نیست و محتوا، در صدق غنا دخالت ندارد و آنچه دخالت دارد، همان صوت بودنش است. این مطلب را در لغت‌شناسی هم گفتیم و در ادله‌ برآمده از آیات و روایات هم که ملاحظه کردیم، چیزی برخلاف این وجود نداشت که بگوییم این دلیل، در محدوده‌ معنای لغوی تصرفی کرده است؛ بلکه مواردی از منع را داشتیم که حتی محتوا، محتوای درستی بود. ماند شعری که در استقبال از پیامبر خوانده شده بود که مفادش، مفاد درستی است و بلکه بعضی از روایات ولو این‌که معتبر نبود، در قرائت قرآن داشتیم که اگر ادامه‌ روایت صدوق که ادامه‌ مرسله بود، اگر ادامه‌ قول امام بود، خود امام بر طبق آن می‌فرمایند که قرائت قرآن اگر با غنا باشد، فمحذور؛ بنابراین، آنچه را که ما سابق می‌گفتیم که محتوا در غنا دخالت ندارد؛ یعنی همین احتمال دوم و این‌که محتوا چه حق باشد چه باطل باشد، غنا صادق است و غنا تابع صداست، هم لغت مقیّد این امر بود، کما ذکرنا سابقاً و هم این‌که روایات هم اطلاقاتش مبتنی بر معنای غنا است؛ مضاف بر شواهد موجود از روایات که حتی اگر محتوای حق هم حالت غنایی پیدا کند، جایز نیست. مثل قرائت قرآن یا همان نوع چیزهایی که در استقبال از پیامبر خوانده می‌شد و بنا بر روایتی، حضرت آن را منع فرموده بودند؛ بنابراین، آنچه از ادله می‌گوییم، مطابق با آن چیزی است که در لغت برمی‌آید؛ اگر نگوییم که در ادله شواهدی است که روشن‌تر هم می‌کند. پس این وصف، برای کیفیت صوت است و نه محتوای صوت که صوت لفظ و مطرب معنا شود و طرف بفهمد؛ مگر بنا بر نظر افرادی مثل مرحوم فیض و این‌ها که ایشان تا حدی، غنا را طور دیگری معنا می‌کردند؛ اما از نظر ما همان‌طور که در سابق نیز گفته‌ایم، غنا کیفیت صوت است و ربطی به محتوا ندارد. این مطلبی است که حضرت امام و دیگران هم همین را فرموده‌اند.

 طبق این تعریفی که از لغت بر‌می‌آید و تأییداتی هم بر آن هست، این نکته را احتمال می‌دادیم و می‌گفتیم که غنا وصف صوت است و محتوای باطل، در این وصف دخالت ندارد و لذا این صوت اگر در الفاظ و محتوای حق و صحیح هم به کار رود، باز غناست؛

#### تبصره‌ آیت‌الله اعرافی در مسئله و نتیجه‌ جواب

 اما ما یک تبصره‌ای داشتیم که به‌ نظرم این تبصره، همچنان بر حال خودش باقی است و چیزی که ما را از این تبصره عودت دهد، پیدا نشده است. آن نکته و ملاحظه‌ ما این بود که می‌گفتیم، درست است که غنا وصف صوت است؛ اما گاهی محتوا، در اطراب یا لهوی بودن صوت دخالت می‌کند؛ به جهت این‌که مواردی داریم که این صوت در مرز است؛ یعنی این طنین و آواز و ریتم صدایی که جاری و صادر می‌شود، در حالت‌های مرزی است که اگر کسی محتوا را توجه کند و محتوا را هم دخالت دهد، در جایی که به‌عنوان‌مثال محتوا، محتوای شهوانی یا نظیر آن باشد، همان محتوا، این ریتم و آهنگ را مطرب می‌کند. اگر این آهنگ به‌تنهایی و در همین درجه از موسیقی و ریتم باشد، نمی‌شود گفت که این مطرب است یا لهوی است؛ (بنا بر نظری که لهوی بودن را تأکید می‌کرد که البته ما اطراب را تأکید می‌کردیم) اما چنانچه محتوا را ضمیمه‌ این صوت نماییم، این صوت را مطرب می‌کند. البته خود محتوا موصوف به این وصف نشده و صدا موصوف به وصف می‌شود؛ ولی محتوا، در این‌که صدا متصف به این وصف شود، دخیل است. به‌نظرم می‌آید که این مطلب درست باشد و البته این، منافاتی با قول لغویین ندارد؛ زیرا آن می‌گوید، صوت لهوی یا صوت مطرب منتهی، این صوت چرا لهوی یا مطرب شده است؟ آن، علتش است؛ یعنی آنچه موصوف به اطراب می‌شود، صوت است. چرا می‌گفتیم که وصف کیفیت است؟ برای این‌که می‌گفتیم، لغت می‌گوید صوت کذا، می‌گوییم در اینجا هم صوت، این وصف را پیدا کرده است منتهی، علت این‌که این صوت، این وصف را پیدا کرده است، معنا و محتوای آن است و معنا هم دخالتی در این مسئله دارد و لذا ما این را بعید نمی‌دانیم. گاهی واقعاً گفتن محتوای تنها حرام نیست؛ ولی الان که در اینجا آمده است، این صوت را مطرب می‌کند. البته ممکن هم هست که محتوای حقی، این صوت را از طرب‌انگیزی بردارد. البته این‌ها کم است و لذا من تعبیر به حالت‌های مرزی دارم و الا در مواردی که صوت، صورت آهنگ روشن و قاطعی دارد و طرب‌انگیز است، این محتوا در آن نقشی ندارد. جاهایی هم که صوت اصلاً این زمینه را ندارد، در آنجا هم علی‌القاعده این محتوا، در حالت صوت آن‌طوری دخالتی ندارد. کلام ما مختص حالت‌های مرزی‌ای است که ممکن است محتوا، در طرب‌انگیزی صوت یا عدم الاطراب صوت تأثیر داشته باشد که البته این موارد زیاد نیست؛ اما باید به آن توجه داشت. این یک موضوع بود و هفت، هشت بحث دیگر هم در تکمیل بحث غنا داریم که ان‌شاءالله به آن خواهیم پرداخت.

1. - وسائل الشيعة، ج‏14، ص: 508. [↑](#footnote-ref-1)